

بررسی مباحث فقهی پیرامون نقش عقل، اخلاق، زمان و مکان و... با رویکردی به اندیشه‌های حضرت امام

اشاره: آنچه در پی می‌آید حاصل نشستی است که در تاریخ ۸۰/۲/۲۱ در پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی برگزار شد. در این نشست حضرت آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی، جناب آقای دکتر ابوالقاسم گرجی و جناب آقای دکتر علیرضا فیض درباره پرسشهای مطرح شده پیرامون نقش عقل، اخلاق، زمان و مکان در احکام فقهی با رویکردی به اندیشه‌های حضرت امام به بحث و بررسی پرداختند.

هقین: ضمن سپاسگذاری از حضور اساتید گرانقدر، موضوع این نشست را به حوزه فقه و حقوق اختصاص داده‌ایم. دیدگاهها و تحلیل‌های متفاوت و گاه متضادی درباره این حوزه مطرح می‌شود. ما برای ایضاح محورهای این دیدگاهها خدمت بزرگواران رسیدیم تا با بیانات خودشان ما را در روشن کردن مطالب یاری کنند. سؤال اول اینکه توانایی عقل در درک ملاکات احکام تا کجاست؟

گرجی: به عقیده من اول باید حکم احکام را به دست آورد اینکه احکام مختلف تابع چه

ملاکهای مستند و آیا این ملاکها را فقط شارع درک می‌کند یا ما هم درک می‌کنیم. پس اول باید احکام را تقسیم کرد به احکام خصوصی و احکام عمومی. احکام خصوصی نیز ممکن است دو قسم باشد: شخصی و غیر شخصی. شخصی خصوصی یعنی هر کس بدون توجه به عمل دیگران که آیا انجام می‌دهند یا نه، باید انجام دهد مانند نماز، روزه، حج و... یک دسته احکام اینگونه است که باید خود شخص این احکام را انجام بدهد و ملاکاتی که این احکام تابع آن است به دست آورد. به نظر من این نوع احکام که معمولاً جزء عبادات محسوب می‌شود - شاید در غیر عبادات هم وجود داشته باشد - باید توسط انسان پذیرفته شود، و الا همه این احکام معطل می‌ماند. باید بپذیرد که اینها تابع ملاکاتی است که خدا می‌داند. ممکن است ما ملاک چیزهایی را به دست بیاوریم ولی کل ملاک نباشد. مثلاً انسان متشرع که نماز می‌خواند، از بعضی گناهان پرهیز می‌کند. ملاک همه آنچه که در نظر شارع است را نمی‌توانیم بگوییم به دست آورده‌ایم. ممکن است چیز دیگری هم وجود داشته باشد که ما به آن نرسیده باشیم. به هر حال یک دسته از احکام اینگونه است و باید به طور مطلق انجام داد. دسته دیگر این احکام که اسمش را خصوصی گذاشته‌ایم - البته سطحش از این اسم وسیعتر است - و خیلی هم شخصی نیست ممکن است ابتدا چند نفر درگیر باشند نه فقط یک شخص. مثلاً ازدواج، خرید و فروش و چیزهای دیگر. احکام غیر شخصی خصوصی نیز دو جنبه دارد: خصوصی و عمومی. جنبه خصوصی اش از جهاتی همانند احکام شخصی است مثلاً در ازدواج مرد و زن باید وظایفی را انجام دهند و حقوق یکدیگر را رعایت کنند. در جنبه عمومی می‌گویند مرد و زنی که با هم ازدواج می‌کنند، بر همگان مسلم می‌شود که این مرد شوهر آن زن و این زن همسر آن مرد است. قسم دوم احکام، احکام عمومی است یعنی آنهایی که جنبه اجتماعی دارد و اگر افراد انجام می‌دهند از این بابت است که جزئی از اجتماع هستند ملاک این نوع احکام برای ما قابل درک است. شارع مقدس در این نوع احکام کلیات و ملاکاتی که مؤثر بوده، بیان فرموده و اما استخراج خصوصیات و جزئیات این احکام - غیر از مصالحی که شارع در نظر گرفته - به عهده کسانی است که می‌توانند تشخیص دهند. بعد از استخراج، این احکام را در اختیار عموم مردم قرار می‌دهند. این است که می‌گویند احکام تابع زمان، مکان، اوضاع، شرایط و ظروف است. هیچگاه نماز خواندن یا مثلاً وظایف زن و شوهر، فروشنده و خریدار تابع شرایط مختلف نیست. آنهایی

که تابع شرایط مختلف است، آن احکامی است که جنبه اجتماعی دارد. ممکن است در اوضاع و شرایط مختلف هم مختلف بشود به نظر من مانعی ندارد در هر دوره‌ای خصوصیات و وظایف خاصی برای زن و شوهر تعیین کنند این وظایف در زمانهای مختلف، مختلف می‌شود یا احکامی برای کارهای دولتی و حکومتی مثلاً وظایف دادگستری، دارایی و وزارتخانه‌های مختلف. اینها جزء مسائل عمومی هستند و تغییرپذیر و تابع شرایط و اوضاع مختلف و اگر شارع هم در این باره چیزی فرموده از باب این است که در آن ظرف خاص اقتضاء داشته مثلاً فرض بفرمایید در آن زمان مالیات را زکات می‌گفتند و کشمش، گندم، جو، گاو، گوسفند و شتر مال التجاره بودند. ممکن است آنها در حال حاضر مالیات و زکات نداشته باشند - زکات مالیات است - برای اینکه آنها دیگر مال التجاره نیستند. مال التجاره در حال حاضر چیزهایی مانند تلویزیون، رادیو، یخچال، فرش و... البته موارد بالا هم هست اما اینها مهمتر است، علی‌ایحال به اعتقاد بنده اینها تابع شرایط و ظروف هستند و احکامشان مرتب تغییر می‌کند و دولت نیز باید برای اینها مالیات، ضوابط و خصوصیات را تعیین کند.

فیض: همان‌طور که دکتر گرجی فرمودند بنده هم معتقدم ابتدا بایستی تقسیمی روی احکام داشته باشیم و بعد به قضایای دیگر احکام بپردازیم. روی نکته‌ای نمی‌خواهم زیاد صحبت کنم و آن اینکه ما مصالح و ملاکات احکام عبادی را تا حدودی درک می‌کنیم ولی کل ملاکات در دسترس فکر و فهم و اندیشه ما نیست. در اینکه نماز چیز خوبی است و انسان باید طهارت ظاهری و باطنی داشته باشد، شکی نیست؛ اینها را ما می‌فهمیم اما خیلی چیزهایش را نمی‌توانیم درک بکنیم، چه می‌دانیم چرا نماز صبح دو رکعت است ضرورت هم ندارد درک کنیم. «حلال محمد حلال الی یوم القيامة» در واقع ناظر به این قبیل احکام است، نماز، روزه و حج....

بعد از عبادات، احکام را بررسی کنیم، می‌بینیم که یک سلسله مربوط به اصول عقاید است مثل توحید، معاد، نبوت، عدل، امامت اینها احکامی هستند که اُس و اساسش مربوط به عقل و عقلاست یعنی همه مجتهدین و اصولیین ما معتقدند که در اصول عقاید حتی از قرآن و سنت و... نمی‌توانیم استفاده کنیم. اینجاست که به عقل اجازه می‌دهد تا فعالانه پیش رود و از دو حال خارج نیست یا می‌رسد به آنجایی که باید برسد یا نمی‌رسد. آنهایی که عقل خود را قاضی قرار

دادند و با عقل خود خواستند خدا را بشناسند و استفراغ وُسع کنند - تعبیری که در اجتهاد مجتهدین هست - و از ادله فقهی به یک نظری برسند و نرسیدند، تکلیف اینها چیست؟ این افراد با سخت کوشیهای بسیار دامنه دار سعی کردند به مسائل عقلی از قبیل خداشناسی، پیامبرشناسی و آخرت و معادشناسی و سایر اصول برسند، ولی نرسیدند. آیا فردا این فرد را عقاب می کنند که تو چرا نرسیدی؟ البته نظر صحیح را شیخ انصاری در تنبیه دوم از تنبیهاات دلیل انسداد در مسائل، دقیق و مفصل ذکر کرده است. عده ای معتقدند این شخص دیگر مسئولیتی به عهده ندارد. به عقیده بنده چون در اسلام تکلیف مالا یطاق نیست، تکالیف باید در حد طاقت و توان مکلف باشد. این فرد تا آنجایی که توانسته با عقل خود بعضی از مجهولات را معلوم کرده و جواب بعضی مجهولات را نیز به دست نیاورده. به جای اینکه علم پیدا کند ظن چنانی پیدا کرده - ظن مراتبی دارد - ممکن است ظنش نود درصد کاشفیت یا حکایت از واقع داشته یا مثلاً شصت درصد. شیخ انصاری می گوید همین برایش کافی است اگر نتوانسته دیگر مسئولیتی ندارد منتهی بین خود و خدا مسئولیت ندارد اما از نظر اینکه اگر در جامعه مطرح شود، چون مورد احترام جامعه است ممکن است اتفاقاتی بیفتد، نباید جایی بروز کند. والا به عنوان مرتد ممکن است محاکمه شود و حد جاری گردد. بنده فکر می کردم رهبر این مکتب شیخ انصاری است بعداً به مناسباتی به جلد دوم کتاب محقق قمی *القوانین المحکمه* مراجعه کردم متوجه شدم عین عبارات محقق قمی در این کتاب، در تنبیه دوم کتاب شیخ انصاری در رسائل نیز آمده است.

یک مکتب هم مکتب علامه حلی است که در شرح کتاب *تجريد الاعتقاد* ایشان می فرمایند انسان مسئول است باید به هر طریقی خود را برساند، پرسد، راه تحقیق را بهتر یاد بگیرد. البته فرض مسأله باید این باشد که راه عقلی اش را بلد است اما نرسیده است. این هُر هری مذهبها، این طبعیون مگر فکر نداشتند یا مثلاً مگر دموکریسی یک فرد عامی ای بود، یک محقق مادیگرا بود. به هر حال این یک سلسله از احکام است که در اصول داریم.

یک سلسله دیگر از احکام در اسلام داریم که به آنها می گویند احکام اخلاقی. پیامبر فرموده «بعثت لاتمم لکم ارم الاخلاق» در قرآن کریم آیات بسیاری درباره احکام اخلاقی راجع به فضایل و رذایل اخلاقی داریم. منتهی اگر جنبه اخلاقی آن محفوظ مانده باشد. احکام اخلاقی در واقع

ثواب و عقابی بر آن مترتب نیست، ضامن اجرایی ندارد. احکام اخلاقی فقط می‌گویند این عمل چون خوب است پس بهتر است انسان متخلق به این خُلق شود یا برای اینکه بد است انسان خود را منزّه از آن بدارد. اما زمانی که احکام اخلاقی وارد اسلام شدند آن ویژگی اصلی خودشان را از دست دادند و جزء احکام فقهی و... قرار گرفتند بنابراین احکام اخلاقی در حال حاضر، صرف احکام اخلاقی در اسلام نیست.

به هر حال غیر از عبادات سایر احکام به عقل بیشتر ارتباط دارد. بشر به دلیل یکسری نیازهای ابتدایی از حالت بدویی بودن، خود را خارج کرد و جامعه‌ای تشکیل داد تا مسائل خود را برطرف نماید و اگر این کار را نمی‌کرد در نظام جامعه اختلال ایجاد می‌شد. همین احساس نیاز و تشکیل جامعه باعث شد بیعی پیدا شود و خرید و فروش و داد و ستدی انجام گیرد، اولین چیزی که در جامعه تازه‌پا به وجود آمد، بیع بود. با اصطلاحاتی که بحث می‌کنیم ابتدا این سه قسم: احکام، معاملات و ایقاعات، غیر از عبادات، از همان آغاز تأسیس جامعه بود. دوران میانه این سه قسم همان زمان ظهور پیغمبر اکرم (ص) بود که در این دوره اینها کامل می‌شوند چون جامعه ایستا نیست. و همیشه در حال پویایی است. تمام معاملات، ایقاعات و غیره با تکامل جامعه، کامل می‌شوند. پیامبر اکرم (ص) حکمی درباره بیع، اجازه و... نازل نکرده است ایشان به عنوان یکی از عقلا با این موارد برخورد می‌کرد نه به عنوان اینکه صاحب وحی است و در اینجا باید وحی وجود داشته باشد. وقتی می‌گوید «احل الله البیع» غرض این است که این چیزی است که خدا آن را در عقل و اندیشه قرار داده تا بشر خود به آن برسد. اسلام در حوزه صادر و نازل کردن این احکام نیست بلکه فقط نظارت و اشراف دارد تا اگر جایی عقلا دچار خطا و انحراف شدند، جلوی آن انحراف را بگیرد. این وظیفه پیامبر اکرم (ص) بوده این است که آنها می‌گفتند ما می‌دانیم بیع و تجارت چیز خوبی است برای اینکه سود می‌بریم و بهتر می‌توانیم زندگیمان را اداره کنیم و رفاه و پیشرفت و ربا هم در بیع هست. ربا هم نوعی معامله و تجارت است به همین جهت اسلام تأکید کرد «احل الله البیع و حرم الربا».

پیامبر اکرم در مقابل عرفیات فقط اشراف داشتند و اگر جایی کار خلافی می‌دیدند یا با سکوت و یا به اصطلاح علما با ردع مقابل آن عمل می‌ایستادند. سکوت در برابر حکمهای عقلایی نشانه رضاست. سکوت پیامبر اکرم (ص) یا معصومین در برابر عرف عقلا به معنای امضا

کردن و تأیید نمودن است. این کَلّی قضیه است. حاصل مطلب اینکه با تکامل جامعه معاملات و احکام هم تکامل پیدا می‌کنند این بیعی که الان هست غیر از آن بیعی است که در زمان پیامبر اکرم (ص) بوده. نباید بگوییم همان بیع الان هم باید باشد عربیت داشته باشد، ماضویت داشته باشد. صیغه داشته باشد این حرفها، حرفهای ابتدایی است این ماهیتی است که همچنان محفوظ است ولو رو به تکامل است، دو قرن دیگر شاید این بیع کمالات دیگری داشته باشد. یا مثلاً درباره این شرکت مفاوضه، شرکت ابدان و غیره فقه ما جز این شرکتها نمی‌شناسد می‌گوید. شرکت عنان درست است و بقیه غلط هستند چون نام همه شرکتها را ما نداریم. در حالی که چنین نیست یک اقلیتی از فقهای ما مثل آقای محقق اردبیلی و آقای محقق فیض و آقای محقق محمد باقر سبزواری می‌گویند به چه دلیلی این شرکتها باطل می‌باشد. مرحوم فیض اجماع را قبول ندارد و در عین حال ناچار است بیايد بگوید که اگر اجماع داریم، من عقب‌نشینی می‌کنم و کنار می‌روم. کسانی که ادعای اجماع می‌کنند واقعاً اجماع بکنند. کافه علمای ما لابد یک چیزی می‌دانند که ما نمی‌دانیم و اگر اجماعی نداریم چرا ما پیش نرویم؟ الان در دنیا کارتلها و شرکتهای عظیمی وجود دارد این شرکتها احکام مختلف و ظرفیتهای خاصی دارد، چه هستند و چه نیستند ما اطلاع نداریم. پس چرا باید خراب باشند اینها اگر ضرر و غرر و جهلی ایجاد نمی‌کنند و از این تالی فاسدها به دنبالش نیستند چرا ما باید بگوییم درست نیستند. باید برویم اطلاعاتمان را تکمیل کنیم، نه اینکه بیايم بگوییم درست نیست. حاصلش اینکه اینها در حال تحول هستند. به غیر عبادات که بحث دیگری است چون عبادات درباره یک چیزهای کامل است. خداوند هم کمال مطلق است. بنابراین احکامی که درباره خداست ثابت است، چون خودش هم ثابت است؛ یعنی اینکه اینها تا روز قیامت هم هیچ‌گونه تغییری نمی‌کنند. اما احکامی که مربوط به اجتماع است همان‌گونه که اجتماع در حال تحول است تمام این احکام هم متحول می‌شوند. اگر یک دینی بگوید اینها باید راکت باشد آن دین نمی‌تواند در جامعه خودش را پیاده کند، ممکن است مردم خیلی هم احترام بگذارند اما برخلاف آن عمل خواهند کرد.

موسوی بجنوردی: بنده در مقدمه بگویم ما باید این را بپذیریم که احکام شرع بدون استثنا تابع مصالح و مفاسد است یعنی شرع مقدس هر چه را واجب کند در رتبه قبل باید بر آن مصححت

ملزومه باشد و هر چه را حرام می‌کند در آن مفسده ملزم هست ما احکام جزایی در اسلام نداریم این یک مطلب، مطلب دیگر اینکه ما قائل به حسن و قبح عقلی هستیم ما قائل هستیم که افعال دارای ارزشهای ذاتی هستند. اینطور نیست که ادیان یا قانون بیاید یک فعلی را نیکو پندارد یا بگوید ناپسند است. قبل از دین و قبل از قانون فعل فی حد نفسه یا نیکوست یا ناپسند است. با توجه به این دو مطلب در تقسیم احکام باید ببینیم عقل چه نقشی در فهم ملاکات احکام دارد. ما یکسری احکام تعبدیات داریم که صرفاً قانونگذار ما را متعبد می‌کند به آن احکام و یکسری احکام عقلایی داریم که شارع مقدس خودش مؤسس نیست بلکه امضا کرده یعنی یا در جوامع عقلایی یا در ادیان سابق قبل از اسلام هم این احکام بوده. اسلام فقط آمده به عنوان بهترین، گزینش و امضا کرده. بنده اعتقاد این است که باید ببینیم نحوه جعل قانون چگونه است؟ آیا به نحو قضیه حقیقه است یعنی حکم رفته روی مجمع القیود و الاجزاء و الشرایط و او را جزء موضوع قرار داده که هرگاه این موضوع در خارج موجود شد حکم هم به تبع فعلیت موضوع، فعلی می‌یابد. یا نه کاری به این معنا ندارد تعبد محض کرده که شما باید این کار را بکنید «یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم» در هر شرایطی با این خصوصیات نماز را باید شما بیاورید، روزه را باید بگیرید. اما در بعضی از این تعبدیات ما می‌بینیم که قانونگذار این را بر روی عنوان یک موضوعی برده که فعلیت حکم به تبع فعلیت موضوع است این موضوع در عین اینکه حکم تعبدی است قابل تغییر و قابل تردد است؛ یعنی ما می‌دانیم عنصر زمان و مکان می‌تواند مدنیت و پیشرفت و توسعه موضوعات را دگرگون کند و شکل دیگری به آن بدهد یعنی جامعه ممکن است چیزی را تا به حال اینطور می‌دید در دورانهای بعد طور دیگر ببیند. ما اینجا نمی‌توانیم بگوییم این حکم جز ثوابت است درست است که تعبدی است اما رفته روی یک موضوعی که آن موضوع دیگر الان در خارج مصداق ندارد موضوع عوض شده. وقتی موضوع عوض شود حکم هم به تبع تغییر موضوع عوض می‌شود. مثل باب استحاله، استحاله این است که تبدل صورت نوعیه بشود از یک حالتی به حالت دیگر، موضوع آنجا عوض می‌شود. موضوع نجاست فلان چیز بود الان تبدل پیدا کرد به یک چیز دیگر. بنابراین می‌بینیم که سیاسات، عقود و جزایات همه اینها قابل تغییرند نباید اینها را جزء ثوابت بگیریم. ممکن است در یک زمانی مصداق تعزیر یا مصداق حد فلان عمل شلاق

زدن بود که آن زمان با این عمل شخص مؤدب می‌شد یعنی جامعه طوری بود که این امر را نیکو می‌دانسته اما امروز اگر در جامعه این عمل را شکنجه تلقی کند دیگر به عنوان ادب تأثیر ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم که تعبد شده، این تعبد نشده این را باید در نظر بگیریم که در آن زمان مصداق تأدیب و اصلاح فرد، این نوع بود. اما امروز آن دیگر نمی‌تواند مؤدب و اصلاح کند. باید چیز دیگری متناسب با عصر و زمان خودش بیاید که بتواند آن را مؤدب کند. این یک مسأله بسیار ظریفی است که من معتقدم ما در جزایات باید در نظر بگیریم. در تعبدیات مثلاً فرض بفرمایید فلان چیز قمار است و ما را تعبد می‌کند و می‌گوید شطرنج قمار است، نرد قمار است. هر کسی این کار را بکند نهی می‌شود حتی بدون برد و باخت.

بعضی از روایات حکم به نفس شطرنج و برد و باخت داده، مهم این است که هدف چه باشد. در آن زمان این متمعض در آلات قمار بوده یعنی فقط و فقط قمار از آن استعمال می‌شده است. اما امروز می‌بینیم جامعه ما هشتاد درصد استفاده‌های مشروع از این آلات می‌کنند در تمام دبیرستانها و دانشکده‌ها و مراکز دیگر می‌بینیم که شطرنج آموزش می‌دهند تا سطح فکری آنها را بالا ببرند. و این از موضوعاتی می‌شود که دو جنبه دارد: نیکو و ناپسند. ما نمی‌توانیم بگوییم حرمت دارد می‌توانیم بگوییم مباح است، استفاده حرام نباید از آن بشود. بنابراین بنده اعتقاد این است که نحوه قانونگذاری نه در اسلام بلکه در همه جوامع عقلایی به نحو قضیه حقیقه است مگر در بعضی جاها باید قانونگذار نظر خاصی داشته باشد که به نحو قضیه خارجی عمل کند. در بعضی مراکز قانونگذاری این کار را می‌کنند، مشخص می‌کنند مثلاً تا پنج سال این قانون هست. اما اصل قانونگذاری را باید بپذیریم که به نحو قضیه حقیقه است. عمدتاً مسأله تبدل موضوع و مسأله دیگر بخصوص در فقه شیعه تبدل رأی است، که از همان آغاز تدوین فقه مسأله تبدل رأی مطرح بوده. صاحب جواهر مطلبی را نقل می‌کند می‌گوید اقوالی که در این مسأله هست «به عدد کتب علامه» چون علامه آمده در هر کتابی یک قولی را اختیار کرده و «قول فیها بهذا المسأله بعدد کتب علامه». علامه فقیهی بود روشن و آگاه جزء کسانی بوده که معتقدند «انا فی کل یوم رجل» یعنی امروز رأی من است و فردا شاید چیز دیگر. از خصوصیات فقه شیعه این است که باب اجتهاد مفتوح است و آزاد در اندیشه و رأی. هیچ تحمیلی در باب اجتهاد در شیعه نیست. الحمدالله در تاریخ فقهای شیعه این تالو همیشه بوده مجتهد نباید حرفهای سابقین را

قبول کند، فقه امروز باید تجدیدنظر کند. حالا چه اشکالی دارد؟ بنده پای علامه را می‌بوسم، پای شیخ انصاری را می‌بوسم و روی چشم می‌کشم و اما هیچ وقت تعبداً حرفهای اینها را قبول نمی‌کنم روی موازینی که خودم دارم و برای من حجت است و همان فهم خودم از اصولی که برای اجتهاد تعیین شده، می‌باشد؛ باید ببینیم آیا حرف ایشان درست است یا نه. از افتخارات اسلام است که هر چه مدنیت بیشتر شود و هر چه علم ترقی کند احکام اسلام تآلوش بیشتر شود. واقعاً فقهای عظام ما باید دنبال این مسأله باشند و نروند متعبد باشند و مرتب بگویند: «القدیم علی قدمه» و بگویند این حرف را کسی نزده یکی از بدبختیهای ما امروز در مراکز علمی این است.

یک فقیه باید جرأت داشته باشد. من به محقق اردبیلی ارادت دارم. محقق بعضی وقتها متفرق در رأی است. چون تشخیص می‌دهد این علامت شدت تفویش است، این بزرگوار وقتی می‌بیند خودش یک چیزی را تشخیص داد، مرعوب نمی‌شود که این را دیگران نگفتند، مسئول است کسی که خلاف نظر خدا نظر بگوید. من اساتیدی بزرگواری در نجف داشتم در باب نجاست کفار به این نتیجه رسیدند که نجس نیست منتها جرأت نمی‌کردند به زبان بیاورند. یکی از مشکلات فقهی ما این است که ملاحظه می‌کنیم و می‌گوییم چون کسی نگفته من جرأت نمی‌کنم.

مسأله زکات واقعیتی است. اسلام مالیات قرار داده. در شبه الجزيرة العرب به آن مناطقی که اسلام آورده بودند زکات یا به غلات اربعه بود یا به انعام ثلاثه و یا به نقدین. یعنی اینها حصر بود. ما در دنیا کشوری نداریم که پول رایج آن طلا و نقره باشد پس در این صورت باید بگوییم زکات نقدین دیگر نداریم. سکه بهار آزادی چون رایج نیست یعنی برای خریدن جنسی نقداً پرداخت نمی‌کنیم پس زکات ندارد. ژاپن که یک کشوری توسعه یافته است غلات اربعه را به مقدار خودش هم ندارد و از جای دیگری می‌آورد، انعام ثلاثه را ندارد پس باید بگوییم آنجا نباید زکات بدهند اما یک عده مردم دهاتی در کشور ما وقتی به انبارشان چهار دانه گندم اضافه می‌شود باید زکات بدهند یا آن کارخانه‌داری که میلیاردها استفاده می‌کند، نباید زکات بدهد. باید ببینیم ملاک تشریع زکات چه بوده است. در خود روایات اگر خوب دقت کنیم، ملاکات آنها آمده. ملاک زکات را مبارزه با فقر، مبارزه با انبوه ثروت و مبارزه با ظلم در جامعه مطرح کرده

است. چه اشکالی دارد دستورالعملی بیاوریم که ملاک زکات نقدین اسکناس باشد، هر کشوری با ارز خودش. چون پول نقد رایج هر کشوری است. همچنین در نوع تجارتنی چه اشکالی دارد که امروز به جای انعام ثلاثه که در زمان سابق یا در حمل و نقل مرکوب مردم بودند و یا از آنها استفاده‌های غذایی می‌کردند، کارخانه‌ها را مطرح کنیم. امروز ما در تجارتخانه‌ها شاهد معاملات بزرگ و ثروتهای هنگفتی هستیم آن وقت این عدالت است که به این شخص بگوییم تو زکات نداری و از یک دهاتی که یک خروار گندم دارد، زکات بگیریم. دین اسلام دین جهانی است، دینی است که یکی از مشخصه‌هایش عدالت اجتماعی است.

بنابراین اولاً عقل برای اکثر ملاکها می‌تواند کافی باشد. مضافاً اینکه به اعتقاد بنده اگر فقهایی عظام در روایات دقت کنند، می‌توانند بفهمند که ذات باری تعالی ملاک احکام را چه قرار داده. اصلاً خمس برای چه تشکیل شده و کیفیتش چیست؟ شیخ صدوق کتابی دارند به نام *علل الشرایع* که کثیری از روایات را جمع‌آوری کردند، می‌تواند منبع خوبی برای ملاکات احکام باشد. ما نباید پرسیم به این درجه که بگوییم اسلام حرفی ندارد، این بزرگترین ظلم به اسلام است. معنایش این است که اسلام جوابگوی مشکلات جامعه نیست در حالی که ما اعتقاد داریم این دین، خاتم ادیان است و تا قیام قیامت این دین پاسخگوی همه نیازهای جامعه بشری است اما به یک شرط و آن اینکه افراد بحق اجتهادشان پویا باشد، طبق ضوابط شرع باشد که همان کتاب، سنت، عقل و مهمتر از همه فهم فقیه است. باید باورمان شود که فقه ما مساوی با شریعت نیست، فقه عبارت از اجتهاد و فهم فقیه است، ما که جزء مخطئه هستیم و مجتهد قد یصیب و قد یخطی و وقتی می‌گوییم قد یخطی نباید در ذهنمان این بیاید که هر فتوایی که فقیه داد حکم الله هست و نمی‌شود کاری کرد. می‌شود فتوای هر فقیهی را نقد علمی کرد این همیشه جزء افتخارات فقه شیعه بود که فقها در هر مسأله‌ای بحث می‌کردند.

هرجی: زکات را فقها، دانشمندان، ... عبادت می‌دانند، عقیده‌شان این است که اگر قصد قربت نباشد باطل است و از اینجا می‌شود فهمید که زکات همان مالیات است. چون اگر زکات، مالیات نبود به زور و اکراه نمی‌گرفتند و چیزی که به زور گرفته شود دیگر در آن قصد قربت وجود ندارد. مسأله عقل هم فوق العاده مهم است، اساساً اساس احکام عقل است از آن بالاتر اساس

مسائل اصلی مثل اعتقاد به خداوند، معاد، پیامبر و غیره تمام از عقل است.

فیض: گاهی در نظریات فقهی و اصولی فقهای ما تناقض وجود دارد می‌گویند منابع فقه چهار چیز است و یکی از آنها عقل است اینکه در فقه استاد شهید سید محمد باقر صدر در کتاب *المعالم الجدیدة* می‌گوید من تمام نظریات فقها را بررسی کردم حتی یک مورد ندیدم که فقهای ما وقتی از کتاب و سنت دلیلی برای نظری پیدا نکردند، بروند سراغ عقل، اینها ناگهان می‌روند سراغ اصول عملیه و این اشتباه است، اصول عملیه که قانون دست ما نمی‌دهد بخصوص برای مسائل اجتماعی که هیچ ارزشی ندارد. این به دلیل آن است که اینها می‌گویند ملاکات عقلی، ملاکات قطعی جزمی آن چنانی نیست. همان علم عادی که در بین مردم هست باید گفت عقل ملاکات همان علم عادی را بیان می‌کند.

گرچی: اساساً اصول عملیه، اسم برائت را برائت اصلیه می‌گذارد و این را مصداق عقل می‌دانند یا استصحاب را از احکام عقل می‌دانند.

موسوی بجنوردی: البته ابن ادریس در سرائر دارد «و اذا فقد الثلاثة فالمرجع حکم العقل».

فیض: ولی همان صاحب سرائر در کتاب فقهیش یکجا نیامده از عقل به عنوان یک دلیل استناد کند همان‌طور که گفته شد که احکام تابع مصالح و مفاسد هستند و این یک واقعیتی در نظر شیعه و معتزله است ولیکن آنها بعد از آنکه از کتاب و سنت جواب گرفتند؛ نمی‌گویند این چه مصلحت و مفسده‌ای دارد. سریع در چالۀ اصول عملیه می‌افتند.

گرچی: فقها در ردّ و دیعه می‌گویند بحکم العقل و بحکم الشرع.

فیض: همه فقها می‌گویند به چهار دلیل اما آیا جایی داریم که اگر سه دلیل نبود، بگویند ما به حکم عقل عمل کردیم.

هرجی: در حالی که ما به حکم عقل کتاب را حجت می‌دانیم خدا و پیامبر را قبول داریم.

مفین: تبدل رأی شاید باعث قرائتهای مختلف از دین شود با توجه به قرائتهای مختلف از دین ما چگونه می‌توانیم قرائت حق را تشخیص بدهیم.

فیض: برای اینکه قرائت حق را تشخیص دهیم در واقع باید ببینیم در بین فتاوی مختلف، کدام یک از این فتاوی با پیشرفتهای جامعه هماهنگی و سازگاری دارد. فتوایی که با جامعه هماهنگی دارد آن بر حق است و آنکه در برابر جامعه صف کشیده او بر حق نیست.

هرجی: آنچه را که خداوند تشریع کرده، عقل است مهم آن است که ما آنچه را که عقل تشخیص می‌دهد و دلیل بر او قائم است، عمل کنیم. آنچه را که خدا و پیامبر فرموده‌اند و تشریع کرده‌اند، عقل است و چیز دیگری نیست. زمانی که هیچ ملاکی به دست نیاوردیم باید عقل را پیروی کنیم. اعتقادمان این باشد که آنچه شارع فرموده بر مبنای مصالح و مفاسد عقل است. بنابراین باید عمل کرد.

موسوی بجنوردی: دنباله فرمایشات دو بزرگوار عرض می‌کنم فقیه مأمور است تحصیل حجت کند؛ یعنی باید وقتی که نظر و فتوا می‌دهد یا به اصطلاح قرائتی از دین دارد باید بر اساس یک حجت معتبری باشد. وقتی ما این را قبول کردیم که ما جز مخطئه هستیم هیچ کس این ادعا را نباید بکند آنچه که من می‌فهمم حق است و فهم دیگر باطل است. چیزی که هست اینکه فهم من برای من و مقلدینم حجت است اما در عین حال ممکن در حاق واقع رأی‌ام مخالف با حکم واقعی باشد. بنابراین ما نباید بگوییم تنها ادعای من حق است. این مطلب را فقط امامان معصوم (ع) می‌تواند بگویند چون خود آنها مصدر تشریع و قانونگذار هستند آنها می‌توانند بگویند من از شرع این را می‌فهمم. ما واقعاً نباید فکر کنیم مطالبی را که بیان می‌کنیم خدمت به ائمه (ع) است شاید ظلم به ائمه باشد. امیرالمؤمنین تمام افتخارش این است که «کفی بی عزایان

اکنون لک عبداً و کفی بی فخر! آن تکون بی ربنا» وقتی مولا این حرف را می‌زند ما نیابد کاری کنیم که شأن آنها را پایین بیاوریم.

محقق: نقش اخلاق در احکام فقهی چیست؟

مهرجی: اخلاق مربوط به اعمال ظاهری و جوارح است منتها بعضی از آنها یا ناشی از مصحلت الزامی است یا مفسده الزامی که در این باره معمولاً در فقه بحث می‌کنند. ولی چیزهای دیگر هم هست که ناشی از آن مسائل الزامی نیست مثلاً فعل حسن یا قبیح است ولو به درجه الزام نرسیده که اینها را معمولاً در اخلاق مطرح می‌کنند و الا هر دو دسته از این جهت که مربوط به عمل جوارح است، یکسان می‌باشد.

موسوی بجنوردی: ارسطو قلمرو حکمت علمی را در سه شاخه می‌داند: سیاست مدن، تدبیر منزل و اخلاق. تأکید ارسطو بیشتر بر اخلاق است. می‌خواهد بگوید اخلاق نیکو و فاضله پدیدهٔ ادیان نیست. خلق حسن، حسن است چه قانونگذار بگوید چه نگوید، خلق ناپسند هم ناپسند است چه تقبیحش بکند، چه نکند. بنابراین اگر مسئلهٔ اخلاق داخل در عقل عملی شد ما شریعت‌مان و احکام‌مان جدای از عقل عملی نیست یعنی همان باید‌ها و نبایدها که عقل می‌گوید. اخلاق تقریباً زیربنای احکام است احکام اسلام از اخلاق جدا نیست. بلکه اینها با هم عجین شده‌اند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ لَامِيَةَ الْعَرَبِ فَأِنَّهَا تَعْلَمُكُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» در حالی که می‌دانید لامیه العرب شعر جاهلی است اما پیامبر اکرم می‌فرمایند فرزندان را لامیه العرب یاد بدهید چون مکارم اخلاق دارد. اخلاق برای دین اسلام اساس است یعنی اگر اخلاق نیکو نباشد، دین اسلام نخواهد ماند. بنابراین به گفتهٔ شما سنجیه است اما سر و کارش با عمل انسان است. یعنی اخلاق در عمل من و در همهٔ شئون زندگی ظهور و تجلی پیدا می‌کند یکی از علل پیشرفت پیامبر اکرم این بود که «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ». اخلاق است که می‌تواند جامعه را اصلاح کند و در کنار هر فضل و کمالی اگر اخلاق ناپسند باشد، آن فضل متعالی نمی‌شود. جامعه وقتی می‌تواند اصلاح و متعالی شود که اخلاق فاضله حاکم باشد.

بنابراین اعتقاد بنده این است که اخلاق از احکام جدا نیست، اخلاق زیربناست.

فیض: بله، زیربناست اما می‌دانید که مسائل اخلاقی ضامن اجرایی ندارند ولی وقتی در اسلام آمد تبدیل می‌شود به فعلی از افعال مکلف. این شامل همان احکام می‌شود، وجوب، حرمت و... آن وقت وجوبش را می‌گویند ثواب اخروی دارد، حرمتش را می‌گویند عقاب اخروی دارد و وقتی که عقاب و ثواب دارد دیگر آن خصوصیات اخلاقی را از دست می‌دهد.

مرجی: اخلاق جامعی است بین آن مصالح غیر ملزومه و مفاسد غیر ملزومه و آن ملزومه. معمول نیست اما در فقه هم از غیر ملزومات هست و چه بسا در اخلاق هم از ملزومات هست.

موسوی بجنوردی: به اعتقاد من در فقه به این جنبه توجه چندانی نشده یعنی علمای اخلاق مسأله را در بُعد اخلاقی صرف، بحث می‌کنند اما بهتر است مسأله اخلاق را از بُعد حقوقی و فقهی بررسی کنند. چه بسا ممکن است به نکات جالبی دست یابند. امروز دنیا به نظر من به این مسأله خیلی اهمیت می‌دهد اگر بتوانیم این کار را بکنیم، بزرگترین خدمت را به اسلام کرده‌ایم.

مرجی: همان‌طور که گفته شد اساس، عقل است. قبل از هر چیزی فقط عقل بوده و بعد بر اثر ناآگاهی اختلاط به وجود آمد. سپس ادیان مختلف، دستورات مختلف اخلاقی آوردند و همین باعث در هم ریختگی مسأله اخلاق شد.